ترجمهٔ آثار کلاسیک ادبی
در گفت‌وگو با احد علیقلیان



آقای احد علیقلیان از مترجمان پرکار است که بیشتر به ترجمهٔ ادبی آن‌هم ترجمهٔ آثار کلاسیک ادبی می‌پردازد. ازجمله ترجمه‌های ادبی ایشان عبارت است از: برادران کارامازوف، اولیور تویست؛ جنایت و مکافات و آسیاب رودخانه فلاس. اخیراً از آقای علیقلیان ترجمهٔ دیوید کاپرفیلد منتشر شده، رمانی کلاسیک و پرحجم که قبلاً مترجمان متعدد ازجمله مهدی سحابی آن را ترجمه کرده‌اند. به مناسبت انتشار این ترجمهٔ مجدد گفت‌وگوی کوتاهی با آقای علیقلیان کرده‌ایم که از نظرتان می‌گذرد:

مترجم: به نظر می‌رسد در سال‌های اخیر علاقه به ترجمهٔ ادبیات کلاسیک رونق بیشتری گرفته و شاید هم علاقه‌ای که از دیرباز به این نوع ادبیات بوده هیچ‌گاه کم نشده است. شما دلیل علاقهٔ ناشران به ادبیات کلاسیک را در چه می‌بینید؟

علیقلیان: شاید یکی از دلایلش این باشد که این آثار کم‌وبیش عفیف هستند و در دستگاه ممیزی چندان جرح و تعدیل نمی‌شوند. اما علاقهٔ ناشران به ادبیات کلاسیک به گمانم دلایل متفاوتی دارد. شاید ناشر به این دلیل که این آثار فی‌نفسه ارزشمند است آنها را منتشر می‌کند، فارغ از سود و زیان. یا شاید هم به این دلیل که دیگر ناشران اقبال چندانی به این نوع ادبیات نشان نمی‌دهند. یا شاید دلایل و انگیزه‌های دیگری در کار باشد که من از آنها بی‌خبرم.

مترجم: آیا ترجمهٔ آثار کلاسیک همان قدر که محبوب است نسبت به ترجمهٔ آثار مدرن ساده‌تر هم هست؟

علیقلیان: من ارتباطی میان محبوب بودن آثار کلاسیک و ساده‌تر بودن آنها در قیاس با آثار مدرن نمی‌بینم. اتفاقاً کهنگی زبان ادبیات کلاسیک کار ترجمه را دشوارتر می‌کند. شاید خطی‌بودن روایت در آثار کلاسیک این نکته را القا می‌کند، اما زبان و نحو و تعبیرات و بازی‌های زبانی آثار کلاسیک ساده نیست و به‌سادگی هم برگردانده نمی‌شود. ادبیات کلاسیک

کوچه‌هایی دارد که سر می‌شکند دیوارش.

مترجم: چه سنخیتی میان شرایط امروزی جامعه و آثار کلاسیک ادبی می‌بینید؟

علیقلیان: همان سنخیتی که میان شرایط امروزی جامعه و آثار کلاسیک موسیقی می‌بینم. سنخیت از این بیشتر که مترجم می‌بایست با درآمدی که فقط تکافوی هزینه‌های او را در قرن نوزدهم می‌داد به زندگی خود در قرن بیست‌ویکم ادامه بدهد. وقتی از سنخیت سخن می‌گوییم پیش‌فرض ما انگار مبتنی بر نوعی گسست میان حال و گذشته است؛ حال‌آنکه من گذشته را در زمان حال جاری و ساری می‌بینم. اثر کلاسیک از زمانه و جغرافیای خودش فراتر می‌رود ـــ به دلیل دست یافتن به معیارهایی که در نقد ادبی از آن با عبارت نمط عالی یاد می‌شود ـــ و معاصر ما می‌شود. این معاصر بودن یا شدن در زبان اصلی به‌طور طبیعی صورت می‌گیرد، اما در ترجمهٔ آثار کلاسیک با جان کندن مترجم به چنین جایگاهی دست می‌یابد و هر ترجمه‌ای فی‌نفسه معاصر تلقی نمی‌گردد.

مترجم: چگونه خوانندگانی که به خواندن متن‌های کوتاه اینترنتی عادت کرده‌اند متون بلند و توصیفات کشدار قرن هجدهمی را می‌خوانند؟

علیقلیان: فضای مجازی بیشتر فرصتی برای مشغولیت و سرگرمی برای مردم فراهم کرده است. خوانندهٔ جدی و علاقه‌مند اگر بخواهد از متن، هرقدر هم بلند و کشدار ، لذت ببرد چاره‌ای جز خواندن این آثار ندارد و این مجال در فضای مجازی دست نمی‌دهد.

مترجم: چالش‌های ترجمهٔ زبان متون ادبی نوشته‌شده در قرن هفدهم یا هجدهم چیست؟

علیقلیان: چالش اصلی کهنگی زبان است. در مورد دیکنز، نحو و واژگان اوست. در ترجمهٔ دیوید کاپرفیلد گاه به کلماتی غریب برمی‌خوردم که حتی فرهنگ‌های لغات انگلیسی هم در مورد معنای آن اتفاق نظر ندارند. یکی از آن کلمات gormed بود. معنای درست این کلمه را با توجه به متن فقط در فرهنگ لغت کامل آکسفورد یافتم. فرهنگ‌های دیگر سعی کرده‌اند با «اشتقاق پسرو» (back formation) از کلماتی مانند gormless به معنای خنگ و کودن معنای آن را به دست دهند. اما فرهنگ آکسفورد اتفاقاً همین کلمه را از دیوید کاپرفیلد نقل کرده و نوشته که در قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم صورتی از God damn بوده و من معادل ملعون را برای آن گذاشته‌ام. گاه معنای کلمه یا عبارت روشن است، مثل pin cushion در فصل یک که معنایش بالشتک سوزن است. اما برای اینکه بدانم این کلمه در متن چه کارکردی دارد می‌بایست به فرهنگ و سنّت انگلیسی‌ها رجوع کنم و این لازمه‌اش اطلاعات برون‌متنی

بود. در آن روزگار رسم بود که برای تولد نوزاد بالشتک سوزن هدیه بیاورند و معمولاً آن را پس از تولد هدیه می‌دادند چون این عقیدهٔ خرافی رایج بود که سوزن‌ها درد زایمان مادر را افزایش می‌دهد. اما در اینجا بالشتک سوزن را پیش از تولد دیوید هدیه داده‌اند که پیشکشی بسیار ناخوشایندی است. سوزن‌ها را روی بالشتک به شکل حروف الفبا می‌چیدند و با آن جمله می‌ساختند، مثل «خدا این بچه را عاقبت‌به‌خیر کند.» واقعیت این است که دیکنز رفتاری با زبان می‌کند که حتی در روزگار خودش هم نامتعارف بود. من تکه‌هایی از متن انگلیسی دیوید کاپرفیلد را به یک انگلیسی‌زبان، آن‌هم نه هر انگلیسی‌زبانی، بلکه یک رمان‌خوان جدی که حداقل هفته‌ای دو رمان می‌خواند نشان دادم. درک آنها برایش دشوار و گاه از نظر او حتی ناممکن بود و من با در نظر گرفتن کل متن و حس و حال‌وهوای داستان توانستم به‌زعم خودم به معنای آنها دست یابم. دشواری اصلی در نحو دیکنز است. مثلاً توصیف طبیعت در رمان محض توصیف و باری به هر جهت نیست. طبیعت برای دیکنز آیینهٔ تمام‌نمای احوالات درونی و احساسات راوی است. هر چه این توصیف دشوارتر و پیچیده‌تر می‌شود نحو داستان هم پابه‌پای آن دشوارتر و پیچیده‌تر و ترجمهٔ آن هم دشوارتر می‌شود.

مترجم: آیا وقتی بازار به ترجمهٔ ادبیات کلاسیک روی می آورد نتیجه لاجرم بازاری نمی‌شود؟ به نظر شما آیا دانشگاه می‌تواند نقشی در این میان بازی کند؟

علیقلیان: روی نکتهٔ حساسی دست گذاشتید. خیر. لاجرم بازاری نمی‌شود. ماجرای ترجمه در ایران امروز یکی داستان است پر آب چشم. روی آوردن «بازار» به ترجمهٔ ادبیات کلاسیک ذره‌ای از شأن و منزلت این آثار نمی‌کاهد. این کار اگر بازاری بود نهایتاً شش‌ماهه جمع می‌شد. کار بازاری فرق می‌کند با کار کسی که دو سال خودش را در اتاقی که به اندازهٔ یک تنهایی است حبس می‌کند و ارتباطش را با دنیای بیرون به حداقل می‌رساند و در آن عوالم سیر می‌کند و نفس می‌کشد و زندگی می‌کند. من بی‌اغراق می‌توانم بگویم که در آن دو سال در آن روزگار ـــ روزگار دیوید کاپرفیلد ـــ زندگی می‌کردم. در مورد نقش دانشگاه باید بگویم که کسانی که در ترجمه‌پژوهی و ادبیات تطبیقی دستی دارند می‌بایست به میدان بیایند و ترجمه‌ها را نقد و بررسی کنند و نشان دهند که ترجمه تا چه اندازه توانسته روح اثر و سبک و زبان نویسنده و لحن راوی و شخصیت‌ها و ظرایف و زیبایی‌های فرم و محتوای اثر را بازآفرینی کند و حق نویسنده را در ترجمه ادا کند. ■